

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

ویرایش نهایی	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

درس غیرت و حماسه (۱)

یکی از درس‌هایی که می‌توان از مکتب عاشورا آموخت درس حمیت و غیرت و حماسه و مبارزه است. غیرت از صفات بسیار اساسی و ارزشمند و یکی از صفات الله است و با تخلُّق به اخلاق الله و اتِّصاف به صفات الله، آن صفت در مؤمن متجلی می‌شود. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: ان الله یغار و المؤمن یغار^۱ خدای متعال غیرت می‌ورزد و انسان مؤمن هم غیرت می‌ورزد. یعنی انسان مؤمن مظهر غیرت الهی می‌شود. وقتی غیرت خدا در وجود یک مؤمن تجلی پیدا می‌کند غیرت او در واقع غیرت الله است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: ان الله تعالی غیور و یحب الغیوة^۲ خدای متعال غیور است و غیرت را هم دوست می‌دارد. انسان بی‌حمیت، انسان بی‌غیرت، انسانی که هم‌چون پیکره‌ی مرده‌ای بی‌تفاوت از برابر پدیده‌ها عبور می‌کند، فساد، ظلم، تباهی، آلودگی و انحراف او را بر نمی‌انگیزاند و نمی‌شوراند، چنین انسانی مورد محبت الهی نیست. خدای متعال غیرت را در مؤمن هم دوست دارد.^۳ نقطه‌ی مقابل غیرت، بی‌تفاوتی در برابر خطراتی است که یا دین الهی، یا حقوق انسانی، یا عرض و آبروی انسان و یا ناموس انسان را مورد تعرض قرار می‌دهند و شخص در برابرش هیچ عکس‌العملی از خودش نشان نمی‌دهد. فاقد غیرت بودن یک صفت منفی است. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: إِذَا لَمْ یَغْرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنكُوسُ الْقَلْبِ^۴ شخصی که غیرت نمی‌ورزد، قلب، روح و جانش، واژگون شده و از تعادل، توازن و تناسب انسانی خارج شده است. غیرت زاینده‌ی قوت روح و نفس و شجاعت نفس است. همان‌طور که نقطه‌ی مقابلش، بی‌غیرتی زاینده‌ی ضعف و حقارت نفس است. روح‌های بزرگ، قوی و شجاع، غیورند. تعرض به حوزه‌ی آنچه که ارزشمند است و باید از تعرض‌ها مصون بماند را بر نمی‌تابند. اما در برابر، روح‌های ضعیف، حقیر و ناتوان، اثری از غیرت در وجودشان دیده نمی‌شود. در ملت‌ها و مذاهب حماسه‌ها زاینده‌ی غیرت‌ها است. همان‌طور که حماسه زاینده‌ی روح غیرت است، زاینده‌ی روح غیرت هم

۱-

۲-

۳- غیرت به معنای سعی در محافظت چیزی است که نگرهبانی از آن لازم است. آن می‌تواند دین الهی باشد که نتیجه‌اش غیرت دینی است، می‌تواند ناموس، حقوق، آبرو، حتی مال و دارایی انسان باشد. همه‌ی آن چیزی که شایسته است انسان در برابر آنچه که می‌خواهد به آن آسیب برساند از آن محافظت و نگرهبانی کند. اگر انسان در مقام نگرهبانی، پاسداری، حراست، دفع خطر و رفع خطر بر آید، به این خصوصیت او غیرت می‌گویند.

۴- طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۲۳۶.

هست. بدین معنا که همان گونه که حماسه‌آفرینان، انسان‌های غیرتمندی بوده‌اند که این حماسه‌ها را خلق کرده‌اند؛ حماسه‌ها در ملت‌ها غیرت آنها را زنده و بیدار می‌کند و انسان‌های غیور می‌آفریند. آنچه که رمز پایداری و بقای ملت‌ها و اقوام است همین حماسه‌های بزرگ آنهاست. چرا که حماسه‌های بزرگ به انسان‌ها احساس شخصیت می‌دهد، آنها را از حقارت نجات می‌دهد، به نیروها و توانمندی‌های موجود در ملتشان واقف می‌کند، از حالت مرعوبیت در برابر قدرت‌های بیگانه نجات می‌دهد، غیرت را در آنها زنده می‌کند، حمیت را در آنها احیا می‌کند، خون آنها را به جوش می‌آورد و انرژی و نیروی مبارزه به آنها می‌بخشد، دلاوری و شجاعت در آنها ایجاد می‌کند و به آنها قدرت پایداری و ایستادگی در برابر همه‌ی فشارها می‌بخشد. حماسه‌های بزرگ ملت‌ها نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در حیات و بقا و پیشرفت ملت‌ها دارند. اگر ملتی بخواهد از خودباختگی، وادادگی، حالت ضعف و تسلیم در برابر بیگانگان نجات پیدا کند، باید به بازیابی حماسه‌های خود بپردازد و حماسه‌های بزرگ را بشناسد و آنها را در ذهن‌ها و جان‌ها زنده کند. زنده شدن حماسه‌ها دوباره انسان را به خود می‌آورد و از خودباختگی نجات می‌دهد.

معمولاً بیگانگانی که می‌خواهند یک ملت را مورد تهاجم قرار دهند، و تسلیم خودشان بکنند، گرفتن حماسه‌ها از آن ملت را در رأس برنامه‌هایشان قرار می‌دهند. همین امروز اگر اندکی توجه بشود می‌بینیم در دنیا چنین اتفاقی می‌افتد. در رابطه با کشور خودمان، در همین سال‌های اخیر چگونه چهره‌های بزرگ و مقدس حماسی مردم مؤمن و مسلمان ما را با تردیدها و تشکیک‌های به ظاهر عقلانی، علمی و تاریخی مورد تردید قرار می‌دهند و این شک و تردید القاء شده سبب می‌شود که نقش احیاکننده‌ی آن حماسه سلب شود و این افراد باورشان را نسبت به آن شخصیت حماسی یا آن حماسه‌ی بزرگ از دست بدهند. انسان و ملتی که حماسه دارد، به اتکای حماسه‌هایش خود را حفظ می‌کند و خوبی‌های دیگران را هم در خودش هضم می‌کند.^۱ اما وقتی انسانی در زندگی‌اش حماسه‌ای نداشت یا ملتی فاقد حماسه شد، آن موقع است که در دیگران هضم می‌شود و در هاضمه‌ی دیگران تحلیل می‌رود و نابود می‌شود، در فرهنگ دیگران حل می‌شود و هویت ملی، دینی و فرهنگی خودش را از دست می‌دهد. حتی ملت‌هایی که از نظر اقتصادی، تکنولوژیک و همه‌ی علوم پیشرفت‌های بزرگی دارند اما حماسه‌ای ندارند، آنها هم در معرض خطر هضم شدن و حل شدن هستند. یعنی گمان نکنیم که اگر جامعه‌ی ما توانست به یک اقتدار اقتصادی یا یک توانمندی خیره‌کننده‌ی تکنولوژیک و فناوری دست پیدا کند، دیگر از معرض حل شدن در برابر سایر جوامع و هضم شدن در هاضمه‌ی دیگر اقوام مصون مانده است.

آنچه که می‌تواند این هویت را حفظ بکند همان حماسه‌های بزرگ یک ملت است. با این مقدمه می‌خواهم عرض کنم که امام حسین علیه‌السلام روح حماسه را در امت اسلامی زنده کردند. امتی که می‌رفت حل بشود و برای همیشه هویت خودش را

۱- چون بعد از اینکه این حماسه‌ها گرفته شد آن ملت دیگر نمی‌تواند به چیزی اتکا کند. و به راحتی می‌شود آن ملت را مورد تهاجم قرار داد و به اسارت کشاند.

از دست بدهد، بعد از آن انحراف عظیمی که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رخ داد و جاهلیت دوباره در جامعه‌ی اسلام به عرصه‌ی حاکمیت و اقتدار برگشت و جامعه‌ی اسلامی هر روز گام به گام از حقیقت و محتوای راستین اسلام دور شد و به تدریج از عدالت، تقوا، فضیلت، اخلاق، معنویت، تعالی و کمال دیگر بویی شنیده نمی‌شد و همه چیز اسلام در یک حکومت مقتدر و در یک جامعه با اختلافات طبقاتی بسیار شدید که گروهی از فقر به خود می‌پیچیدند و گروه اندکی از شدت سیری در حال انفجار بودند محدود می‌شد.

به همان تعبیر زیبای امیرالمؤمنین در خطبه‌ی شقشقیه که فرمود: **لَوْ لَأَ حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لِأَثَقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا**^۱ اگر نبود اینکه بعد از قتل عثمان این جمعیت ریختند در خانه‌ی من و مصرانه از من درخواست کردند که زمام حکومت را به دست بگیرم و با حضور این جمعیت و اعلام آمادگی برای فرمانبری از من حجت بر من تمام شد و همین‌طور اگر نبود که خدای متعال از آگاهان و دانایان پیمان گرفته است که بر سیری شکم‌بارگان و گرسنگی محرومان و مظلومان سکوت نکنند و قرار و آرام نداشته باشند، من ریسمان شتر خلافت را به گردنش می‌انداختم تا در همان مزبله‌ای که در طول این بیست و پنج سال چریده بود باز هم به همان‌جا رود. به هر حال جامعه‌ای باقی ماند که دیگر فقط نامی از اسلام در آن وجود داشت. کاخ سبز معاویه و دستگاه سرشار از فسق و فجور حکومت یزیدی که کسی در مسند خلافت رسول الله نشسته بود که علناً شراب می‌نوشید، فسق، فجور، فساد و فحشا می‌کرد، دین را به بازی و پوزخند می‌گرفت و با همان تعبیر شیعی خودش می‌گفت: **لُعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ**^۲ بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمده بود و نه وحیی نازل شده بود. خلیفه‌ی مسلمین به صراحت این‌گونه صحبت می‌کرد. یعنی دیگر هیچ چیز از اسلام نمانده بود و مردم هم در طول این بیست و پنج سال قبل از حکومت امیرالمؤمنین طوری فاسد شده بودند که این چهار سال و نیم تلاش سرشار از خون دل خوردن امیرالمؤمنین بود، که می‌فرمود: **وَ اللَّهُ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ إِلَيْهِم**^۳ به خدا دل انسان می‌میرد و کوه اندوه به قلب انسان رو می‌آورد. فرمود: **فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا**^۴ در طول آن بیست و پنج سال من صبر کردم در حالی که خار در چشمم و استخوان در گلو داشتم و این چهار سال و نیم باقی‌مانده بعد از این بیست و پنج سال هم قلبم زیر بار غصه‌ی این

۲- سیدرضی، نهج البلاغه، ص ۵۰.

۳- سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۸۱.

۱- سید رضی، نهج البلاغه، ص ۷۰.

۲- سید رضی، نهج البلاغه، ص ۴۸.

همه انحراف، این همه سستی، این همه بی‌عملی جامعه فشرده شد به گونه‌ای که دلم می‌مرد و کوه غم به سوی من هجوم می‌آورد.^۱

انسان‌های ریشه‌دار و عمیق و اصیل حسابشان از اکثریت‌هایی که جو آنها را به راه می‌اندازد جداست و معمولاً وقتی اکثریتی با جو راه افتادند، وقتی که آن جو اندکی آرام می‌گیرد آنها جدا می‌شوند، صف جدا می‌کنند و خودشان را نشان می‌دهند و حقایق باطنی خودشان را ظاهر و آشکار می‌کنند. این همان چیزی بود که در زمان رسول الله ظاهر شد. روبه‌روی خود پیغمبر ایستادند و با خود پیغمبر جرّ و بحث کردند. فقط داستان در زمان حضرت امیر علیه‌السلام نیست. ریشه‌های این را در حیات رسول الله می‌توان دید. به تعبیر آن علامه‌ی بزرگ، کتاب اجتهاد در برابر نص را ببینید، چقدر از سوی صحابه، خصوصاً آنهایی که خلافت را بعد از رسول الله غضب کردند، روبه‌روی پیغمبر ایستادند. این مسئله در زمان حیات رسول الله رخ داده است. لذا آنچه بعد از رحلت رسول الله رخ داد، چیز عجیب و غیرمترقبه‌ای نبود. ارتدّ الناس بعد نبی ثلاث او اربع او خمسه:^۲ به هر تقدیر این بیست و پنج سال به شدت جامعه را پوساند به گونه‌ای که همه‌ی تلاش و تقلّاهایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کرد راه به جایی نبرد و نهایتاً در محراب عبادتش از شدت عدالت با تیغ جهالت به شهادت رسید. بعد هم دوران ده ساله‌ی امامت امام مجتبی علیه‌السلام غربت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام به ارث رسید به گونه‌ای که حضرت نتوانست برای پایداری در برابر حکومت معاویه یاری پیدا کند و حکومت حقیقی اسلام را برپا نگاه دارد. ناچار به متارکه در جنگ شد و ده سال خون دل خورد. ده سال هم معاویه با آن نیرنگ پیچیده‌ی خودش علیه حقیقت دین و اسلام تلاش کرد. معاویه وصیت ابوسفیان را به درستی دنبال کرد. به هر حال وقتی که امام مجتبی علیه‌السلام با زهر جفا از پا در می‌آید، اباعبدالله الحسین علیه‌السلام با جامعه‌ای روبه‌روست که فقط نامی از اسلام در آن باقی مانده است. مردم به شدت خودشان را باخته‌اند، چه آنهایی که همراه و هم‌فکر با اندیشه‌های جاهلی شدند، چه آنهایی که حتی همراه و هم‌فکر نشدند اما باور به اینکه بشود دوباره اسلام را احیا کرد و در برابر ظلم و ستم ایستاد را از دست دادند و خودشان را باختند.

۳- لذا در آن چهار سال و نیم هم امیرالمؤمنین علی‌رغم همه‌ی آن مجاهدتها کار چندانی نتوانست بکند. چرا که مردم فاسد شده بودند. آیا واقعاً صحابه‌ی رسول الله همگی آدم‌های والا و بافضیلت و عظیم‌القدری بودند؟ بعد از مرگ رسول الله این انحراف رخ داد یا در همان زمان خود رسول الله هم جز اندک انسان‌های برجسته و ممتاز، دیگران فقط تابع جو بودند؟ قدرت و حکومت اسلامی که تشکیل شد آنها هم همراه با جو شدند و گرنه اسلام در جان و روح آنها سوخ نکرده بود. سخنان، رفتارها و موضع‌گیری‌هایی از طرف همین صحابه که دل پیغمبر را خون می‌کرد، پیغمبر را در اقلیت قرار می‌داد. به نحوی که در دل جامعه‌ی اسلامی رسول خدا در اقلیت باشد. آن فرهنگ و خلق و خوی جاهلی چنان ریشه دوانده بود که این دوران زندگی اسلامی نتوانسته بود ریشه‌ی آنها را از وجودشان بکند. چون تغییرات فرهنگی کار بسیار سخت و زمانبری است لذا وقتی که یک جمعیتی به هیجان می‌آید و راه می‌افتد خیلی فریب نخوریم. گمان نکنیم که حالا همه‌ی اینها واقعاً باورمندی هستند که با همه‌ی عمق وجودشان آن ارزش‌هایی را که این حرکت را ساخته باور دارند و به آن پایبندند.

ما از زبان یکی از صحابه‌ی بزرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عصر امام مجتبی علیه‌السلام، - جابر بن عبدالله انصاری؛ که از یاران و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام است و از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا زمان امام باقر علیه‌السلام عمر طولانی به او امکان داد معصومین را ببیند و خدمتشان مشرف شود- از زبان می‌شنویم که به امام مجتبی علیه‌السلام انتقاد می‌کند و می‌گوید: یا بن رسول الله کاش این کار را نکرده بودید.^۱ این است که بعد از آن اقتدار مخوف دستگاه معاویه، بعد از قرارداد ترک مخاصمه‌ای که با امام مجتبی علیه‌السلام امضاء کرد و چند روز بعد از آن هم رسماً آن قرارداد ترک مخاصمه یا صلح را جلوی جمعیت آورد و زیر پایش انداخت و گفت: همه‌اش زیر پای من. من به خاطر دین خدا، اقامه‌ی نماز و احیای احکام قرآن، با شما نمی‌جنگیدم؛ من برای حکومت با شما می‌جنگیدم، دیگر به قرارداد و قولی هم پایبند نیستیم. بعد از آن، این ده سالی که او مقتدرانه اهداف ضدّ اسلامی خود را از مقرّ فرمانروایی خودش در شام دنبال می‌کرد، دین را تحقیر کرد و مردم متدین را تحقیر کرد و کار را به جایی رساند که حتی دین‌باوران خودشان را باخته بودند و می‌گفتند کار تمام شد، امام حسین علیه‌السلام با حماسه و نهضت خودش خودباوری را دوباره برگرداند و این انسان‌های خودباخته را که تن به تسلیم در برابر ظلم و فساد داده بودند به خود آورد.^۲

حماسه‌ی امام حسین علیه‌السلام حماسه‌ای الهی است که فقط انگیزه‌های حق‌خواهانه، حقیقت‌طلبانه و خیرخواهانه برای همه‌ی بشریت خلق می‌کند و در آن هیچ رنگ و بویی از خودخواهی دیده نمی‌شود. حماسه‌ی امام حسین علیه‌السلام هم هدف بزرگ و هم هدف مقدّسی را دنبال می‌کند.^۳

یکی از ابعاد بسیار بزرگی که به حماسه‌ی امام حسین علیه‌السلام تقدّس می‌بخشد این است که در شرایطی که ظلم و استبداد به شدّت مقتدرانه حکومت می‌کند و نفس‌ها را بریده و سکوت همه‌جا را در بر گرفته است و کوچک‌ترین شانس عقلایی برای پیروزی قابل پیش‌بینی نیست، یک انسان علی‌رغم همه‌ی این شرایط با بصیرت و بینش عمیقی که زیر این لایه‌ی

۱- لقب یا مظلّم المؤمنین و امثال اینها را که به امام مجتبی علیه‌السلام می‌دادند.

۲- حماسه‌ی امام حسین علیه‌السلام یک حماسه‌ی انسانی و متعلّق به همه است. بعضی حماسه‌ها به یک نژاد اختصاص داده می‌شود، اما حماسه‌ی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام حماسه‌ای است که نه تنها به امت اسلامی روح غیرت، حمیّت، خودباوری و اعتماد به نفس را برگرداند؛ بلکه الگویی شد برای همه‌ی آزادگان تاریخ بشر. معمولاً قهرمان‌هایی که در یک ملت به عنوان قهرمان ملی معروفند، در ملت مقابل به عنوان یک جنایتکار بزرگ شمرده می‌شوند، یعنی اگر یک فرمانده‌ی نظامی سلحشور و دلاور در میدان نبرد از ملت خودش و کشور خودش، دفاع کند و اهداف کشور خودش را در صحنه‌ی نظامی به پیش ببرد و دشمن را سرکوب و نابود کند، در بین ملت خودش به عنوان یک قهرمان بزرگ تجلیل می‌شود. اما ملت مقابل که از او شکست خورده و آسیب دیده است او را به عنوان یک جنایتکار بزرگ، و به عنوان یک ظالم و زورگوی بزرگ ارزیابی می‌کند. تفاوت امام حسین علیه‌السلام با همه‌ی قهرمان‌ها این است که در همه‌ی ملت‌ها بزرگ داشته می‌شود. در بین همه‌ی اقوام و فرهنگ‌ها بزرگ داشته می‌شود. به بیان دیگر حماسه‌ی امام حسین علیه‌السلام حماسه‌ی تمام بشریت و همه‌ی انسان‌هاست. امام حسین علیه‌السلام در بین همه‌ی قوم‌ها، ملت‌ها و فرهنگ‌ها بزرگ داشته شده است.

۳- حماسه‌ی مقدّس حماسه‌ای است که دنبال خداست. در برابر جریان‌های کفر، الحاد، بی‌دینی، مادی‌گرایی و دنیاپرستی، دنبال احیای روح توحید است. حماسه‌ای است که دنبال احیای عدالت و قسط، آزادی و رهایی بشریت، چه از اسارت‌های درونی و چه از اسارت‌های بیرونی است. حماسه‌ای است در برابر جریان‌هایی که انسان را به اسارت می‌کشاند. چه در درون؛ به اسارت نفس و هوی و شهوت و جهل و آلودگی‌های درونی و چه در بیرون؛ به اسارت‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی.

رویین حاکمیت می‌بیند؛ واقعیت‌هایی را که پشت پرده می‌گذرد درک می‌کند و با آن بینش عمیق، ضرورتی را تشخیص می‌دهد. برای اینکه خطر کند، برای آمدن به میدان و نابودی این جو غالب و حاکم ضرورت آفرینش حماسه‌ای را تشخیص می‌دهد. امام حسین علیه‌السلام در شرایطی که معاویه نفس‌ها را بریده است و کوچکترین نفسی جرأت بیرون آمدن ندارد، حتی آنهایی که با معاویه همراهی هم نمی‌کردند، به کنج انزوای به اصطلاح عابدانه‌ی خود گریخته بودند و زهد و تارک دنیا شدن را پیشه کرده بودند.

وقتی امام حسین علیه‌السلام می‌خواستند حرکت کنند کسانی مانند ابن عباس که پسر عموی امام حسین علیه‌السلام و شاگرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که ظاهراً دوست حضرتند و شاید قلباً و واقعاً هم دوستدار حضرت بودند، اما در وجودشان عشق نبود و فقط عقل خاکی حکومت می‌کرد،^۱ حضرت را نصیحت کردند که در مدینه‌ی جدت بمان.

در جامعه‌ی بشری باید معرفت و عشق به هم گره بخورد تا بتواند یک تحول عظیم و تکامل بخش ایجاد کند. معرفت و آگاهی بدون عشق فقط تجزیه و تحلیل‌های عقلی بدون هیچ‌گونه تحرک اجتماعی ایجاد می‌کند. عشق بدون معرفت هم حرکت‌هایی که تضمینی برای درست بودنش نیست ایجاد می‌کند وقتی معرفت و عشق به هم گره می‌خورد، عقل و عشق به هم ملحق می‌شود و در آن موقع است که می‌تواند یک حرکت بزرگ بیافریند، آنهایی که فقط عقل داشتند اما عشق نداشتند، آنها چرتکه می‌انداختند و می‌گفتند حسین برای چه می‌روی؟ چه موفقیتی؟ حتی استدلال شرعی می‌کردند که مگر قرآن نگفته است و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه؛ با دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید؟ رفتن خلاف شرع است. شما خودت را به هلاکت می‌اندازی. می‌دانی که یاری نداری و دستگاه مقتدر حکومت یزید این همه نیرو دارد. معلوم نیست رفتن به این جنگ مشروع باشد و برای اباعبدالله استدلال شرعی می‌کردند. نه تنها بزدلی، ترسو بودن، سکوت، خودباختگی و وادادگی خودشان را موجه جلوه می‌دادند، بلکه می‌خواستند حرکت امام حسین علیه‌السلام را هم از نظر شرعی زیر سوال ببرند. عظمت حرکت امام حسین علیه‌السلام در این است که در چنین شرایطی انجام شد.^۲

از دو منظر می‌توان به حماسه‌ها نگاه کرد؛ حماسه‌هایی مثل داستان عاشورا که اگر از نظر ظاهری نگاه کنید توأم با این‌گونه شکست‌ها اتفاق می‌افتد. یک جنبه‌اش جنبه‌ی تأسّف‌انگیزی است. انسان‌های بزرگی با آن همه عظمت مورد ظلم و اهانت قرار گرفتند و کشته شدند، لگدمال ظلم و جور ستمگران شدند. عصاره‌ی همه‌ی جنایات تاریخ بشر است. شاید جنایت‌هایی از نظر شکل ظاهری شبیه آنچه که در کربلا اتفاق افتاد، در تاریخ زیاد اتفاق افتاده باشد. حتی ممکن است

۱- عقل الهی، عقلی است که عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان؛ ().

۲- ما نباید فقط اینکه بنشینیم و برای برای اباعبدالله علیه‌السلام گریه کنیم، گریه برای اباعبدالله علیه‌السلام خیلی بزرگ است، اما همه‌چیز در این گریه خلاصه نمی‌شود. حضرت فرمود: انا قتل العبره؛ من کشته‌ی اشک‌ها هستم. اما از آن طرف هم فرمود: لکم فی اسوة؛^۲ در وجود من برای شما اسوه‌ای است. امام حسین علیه‌السلام بر همه‌ی حساب‌گری‌های دنیوی چشم می‌بندد و عاشقانه برای پیروزی و زنده ماندن ارزش‌ها، جان خود و خانواده‌ی خود را در معرض خطر قرار می‌دهد. خطر می‌کند و به میدان می‌آید.

جنایت‌هایی خیلی گسترده‌تر و وسیع‌تر از آنچه که در کربلا اتفاق افتاد در جوامع دیگر و مقاطع دیگر تاریخ رخ داده باشد. اما عظمت حادثه‌ی عاشورا به این است که چنین جنایت‌هایی نسبت به چه کسی اتفاق افتاده است. عظمت شخصی که مورد اهانت و ظلم قرار گرفت به آن اهانت و ظلم، عظمت می‌بخشد.^۱ درست است که خیلی از افراد مظلوم در طول تاریخ تشنگی کشیده‌اند، سرشان بریده شده است، خانه‌شان آتش‌زده شده است و بچه‌هایشان کشته شده‌اند. اگرچه شکل ظاهری ظلم مشابه بوده اما آن مظلوم‌ها با هم، هم‌تراز نیستند. عظمت شخصیت‌هایی که در کربلا مورد ظلم قرار گرفتند به داستان کربلا از بُعد فاجعه، عظمت می‌بخشد. نه نفس تشنه بودن، کشته شدن، تیر خوردن یا تازیانه خوردن و امثالهم. از بُعد فاجعه و جنایت اگر به صحنه‌ی کربلا نگاه کنید قهرمان‌هایی دارد. قهرمان‌ها یعنی جنایتکاران بزرگ. عمر سعد، حرمله، شمر، سنان و امثال اینها، از بُعد فاجعه در واقعه‌ی عاشورا اینان قهرمانان بزرگ جنایت هستند و یک مصیبت عظیم آفریدند که در حدّ خودش بی‌نظیر است، این مصیبت عظیم موجب عزاداری، مرثیه و سوگواری است و واقعاً هم، جا دارد.

اگر عواطف کسی در برابر این فاجعه‌ی عظیم و عمیق، تحریک نشود دیگر نمی‌شود او را انسان نامید، واقعاً بی‌عاطفه است. هر انسانی با هر قدر عظمت، هر قدر هم که ظرفیت روحی‌اش زیاد باشد، وقتی که به عمق فاجعه‌ی عاشورا نگاه کند، متأثر می‌شود.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است^۲

بُعد دیگر واقعه‌ی عاشورا جنبه‌ی حماسی آن است. عظیم‌ترین حماسه‌ی مقدّس عاشورا و تجلی‌گاه والاترین کمالات انسانی، عرصه‌ی کربلاست همان‌طور که در آن جنبه عمر سعد، شمر، حرمله، سنان ابن انس و دیگران، قهرمانان جنایات عرصه‌ی عاشورا هستند، از این طرف در بُعد ایجاد یک حماسه‌ی مقدّس و احیای فضیلت‌ها و کمالات انسانی در اوج قلّه‌ی کمال امام حسین علیه‌السلام، عبّاس بن علی علیه‌السلام، علی اکبر علیه‌السلام، زینب سلام‌الله‌علیها و دیگر اهل بیت و اصحاب اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، قهرمانان عرصه‌ی عاشورا هستند. تنها نگاه کردن به جنبه‌ی منفی و تنها بهره‌ی سوگواری و ماتم گرفتن، استفاده‌ی ناقصی از واقعه‌ی عاشورا است.

حسین علیه‌السلام، وارث آدم علیه‌السلام است. در زیارت وارث به حضرت می‌گوییم: السلام علیک یا وارث آدم صفوة الله؛^۳ می‌توان یک بار از منظر فساد و سفک دماء به آن نگاه کرد که بزرگ‌ترین جنایت بی‌نظیر تاریخ بشری است و عظیم‌ترین

۳- گاهی شما به یک بچه‌ی کوچک می‌گویید: تو؛ یک بار هم به یک آدم بزرگ می‌گویید: تو؛ یک بار هم به یک دانشمند بزرگ می‌گویید: تو؛ یک بار نیز به ولیّ خدا می‌گویید: تو؛ به همه یک چیز گفته‌اید اما میزان اهانتی که شما با این واژه روا داشته‌اید یکسان نیست.

۴- آنجایی که وادی توحید مطلق است و اصلاً جایی برای ملال وجود ندارد، حتّی آنجا هم سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است. اگر از بُعد فاجعه نگاه کنید، بزرگترین کوه‌ها هم در برابر سنگینی فاجعه‌ی عاشورا در هم می‌باشند، پر ظرفیت‌ترین انسان‌ها هم روحشان متلاطم می‌شود و اشک و اندوه در وجودشان مشاهده می‌شود. منتها این یک بُعد واقعه‌ی عاشورا است که متأسفانه معمولاً جمع‌های مذهبی، ولّائی و معنوی ما در توجّه به واقعه‌ی عاشورا عمده‌ی توجّه‌شان به بُعد فاجعه و جنایات عاشورا است و ثمره‌ای هم که از آن می‌گیرند اشک و اندوه، گریه و ماتم و سوگواری و عزاداری و سینه زنی و دسته راه انداختن و اقامه‌ی عزای اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است.

تأثرات و تألمات روحی را در انسان‌های باورمند به فضیلت‌ها و لطافت‌های انسانی ایجاد می‌کند. منظر دیگر عظمت‌هایی است که در وجود ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام و یاران بزرگ آن حضرت وجود دارد. و این همان منظری است که در وجود انسان غیرت و حمیت را زنده می‌کند و او را از سکوت و بی‌عملی و بی‌حرکتی در برابر آنچه که دین، ملیت، عرض، ناموس، آبرو، فرهنگ و حتی اقتصاد و اموال او را تهدید می‌کند، نجات می‌دهد و او را به موجودی غیور تبدیل می‌کند و درس غیرت دینی به او می‌دهد. این مکتب درس حماسه و مبارزه در راه دفاع از ارزش‌های بزرگ الهی و انسانی به او می‌دهد.^۳

-۱

۲- اگر داستان خلقت حضرت آدم را نگاه کنید در این داستان دو جور نگاه به آدم وجود دارد؛ یک نگاه، شیطان انداخت و یک نگاه، خدا انداخت. شیطان که نگاه کرد. شیطان که نگاه کرد جنبه‌ی منفی قضیه را دید، او فقط بدن آدم را دید و گفت: انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین: (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲) من برتر از آدم هستم، آدم را از خاک آفریدی، خاک میل به پستی دارد، من را از آتش آفریدی، آتش میل به بلندی دارد. خلق الجن من مارج من نار: (سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۱۵) من برتر از او هستم این فرمان شما که به من می‌گویی بر آدم سجده کن، این با عقلانیت و خردورزی جور در نمی‌آید. وقتی خدا فرمود: انّی جاعل فی الارض خلیفة؛ ملائکه گفتند: ا تجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء؛ آیا می‌خواهی در ارض عالم وجود، کسی را خلیفه و جانشین خودت کنی که فساد و خونریزی می‌کند؟ یعنی با نگاه منفی و از نظر فساد و خونریزی به خلقت آدم و خلافت آدم نگاه می‌کنند. اما خدای متعال چه فرمود؟ فرمود: انّی اعلم ما لاتعلمون؛ (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰) من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. من در وجود انسان عظمت‌هایی می‌بینم، نور چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را در صلب آدم می‌بینم که شما آن را نمی‌بینید، عظمتی در وجود آدم می‌بینم - که حسین علیه‌السلام از او می‌روید- که شما آن را نمی‌بینید.

همان‌طور که می‌شود به آدم صفوة‌الله این‌گونه نگاه کرد یعنی همان‌طور که می‌توان به صحنه‌ی خلقت آدم از دو منظر نگاه کرد، یک منظر یفسد فیها و یسفک الدماء و یک منظر نیز انّی اعلم ما لاتعلمون که بعد هم خدا آن را آشکار کرده، بعد از تعلیم اسماء و اینکه به ملائکه فرمود: انبیئونی باسماء هولاء؛ و نتوانستند جواب بدهند و بعد فرمان داد به آدم که انبیئهم باسمائهم؛ (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۳) و او انباء کرد آن‌وقت فهمیدند چه عظمتی در وجود آدم است.

۳- این جمله‌ی معروف گاندی را همه شنیده‌ایم که می‌گفت اگر ملت هندوستان بخواهد پیروز شود، باید از حسین بن علی علیه‌السلام پیروی کند. گاندی یک هندوست و پیرو دین الهی نیست. اما این ارزش بزرگ را در حماسه‌ی حسینی دید و از همان الهام گرفت و به مدد آن توانست ملت هندوستان را از زیر یوغ حکومت استعماری انگلستان نجات دهد.